



## بیانات معظم له در دیدار هزاران نفر از اعضای بسیج دانشجویی دانشگاههای سراسر کشور - 31 اردیبهشت/ 1386

بسم الله الرحمن الرحيم

این جلسه ی بسیار عزیز و شما جوانان عزیز، یکی از شیرین ترین نعمتهای خدا بر این بنده ی حقیر است. جمع دانشجویان بسیجی، نیروهای زنده، فعال، هوشمند و در حقیقت سربازان آماده به کار و کمر بسته ی اسلام و انقلاب، برای هر مسئولی - بلکه برای هر احدی از آحاد کشور که به سرنوشت این کشور علاقه دارد - مایه ی سپاس و مایه ی مباحثات است.

مطالبی را برادران و خواهران بیان کردند. اگر وقت می بود و برای من و جلسه ممکن بود، ترجیح می دادم که این يك ساعت دیگر را هم از مطالب و نظرات شما بشنوم؛ ولی همین مقداری که شما عزیزان آمدید و مطرح کردید، بنده را خیلی خرسند می کند. آن چیزی که همیشه من آرزو داشتم، از خدا می خواستم و برای آن تلاش می کردم، در بیانات شما جوانان عزیز بسیجی به طور مجسم مشاهده کردم و آن عبارتست از: وجود يك ذهنیت شفاف و روشن، يك درك متعالی از مسائل کشور و مسائل جهان، اهمیت بسیج و اهمیت حضور جوان در محیط علمی و در محیط سیاسی. نقطه نظرهایی که من همیشه تلاش می کردم که جامعه ی جوان مؤمن و انقلابی ما، به آنها توجه کنند و در آنها پیشرفت کنند، در بیانات عزیزانی که صحبت کردند، فی الجمله مشاهده کردم. مطمئنم اگر تعداد بیشتری هم صحبت می کردند، این باور و این احساس بیشتر می شد.

ابتدا اشاره ای کوتاه به برخی از مطالبی که برادران و خواهران در اینجا بیان کردند می کنم؛ بعد هم چند جمله ای در جمع بندی مسائل بسیج و بسیج دانشجویی و مسائل کلی کشور عرض خواهم کرد.

اولاً این که جوان بسیجی بیاید و درباره ی این که: «خوب است دولت مشکلات صنفی دانشجویان را - که به آسانی قابل حل است - حل بکند» صحبت کند یا از این که: «کار علمی در میان بسیج، حمایت و پشتیبانی لازم را پیدا نمی کند» گلایه بکند، این من را خوشحال می کند؛ این همان توقعی است که ما از بسیج داریم. بسیج یعنی آن عنصر دلسوزی که کشور را متعلق به خود و آینده را وابسته ی به تلاش خود می داند؛ نگران است چون صاحبخانه است. اگر در خانه يك شیشه بشکند، ممکن است مهمانها و تماشاکن ها خیلی اهمیتی ندهند، اما برای صاحبخانه فرق نمی کند که شیشه ی کدام اتاق بوده و نگران می شود؛ صاحبخانه است دیگر. این نگرانی را من در شما مجموعه ی جوان بسیجی، قدر می دانم.

راجع به مسأله ی ورود در سیاست بحث شد. من حالا مطالبی عرض خواهم کرد و امیدوارم که این معنا روشن بشود. به نظر من سؤال ندارد! مگر مجموعه ی بسیجی - آن هم بسیجی انقلاب و دانشجوی انقلاب - می تواند نسبت به مسائل سیاسی کشور بی تفاوت یا بدون موضع و بدون نظر باشد؟! مگر چنین چیزی ممکن است؟! من، شما دانشجویهای بسیجی را توصیه می کنم به این که محافظه کار نشوید و همواره دانشجو و بسیجی - به همان معنای مثبت و پُر خون و پُر تپش - باقی بمانید. البته دنباله ی این که می گوئیم «محافظه کار نشوید» این است که «ولی هوشیار هم باشید». کاملاً هوشیار باشید. شعار می دهید: دانشجو بیدار است! بله، همین توقع هست؛ من می خواهم به شما عرض بکنم: بیدار باشید. بیداری دانشجو هم فقط بیزاری از امریکا نیست. امریکا چیست؟ امریکا به



معنای يك منطقه ی جغرافیایی یا يك ملت مطرح است؟ یا نه، به عنوان يك حجم و هویت سیاسی، امنیتی، تشکیلاتی، فرهنگی که به چشم دیده نمی شود؟ آن هم تشکیلاتی با پشتوانه ی عظیم مالی و تجربه ی فراوان در کار تبلیغات و جنگ روانی. بیزاری از این، بیداری مضاعف لازم دارد. مثل بیداری در میدان جنگ نظامی نیست که شما اگر در سنگر بیدار باشید، به مجردی که دشمن کوچکترین تحرکی نشان داد، او را هدف قرار بدهید. در جنگ فرهنگی، در جنگ سیاسی، در جنگ امنیتی، تحرك دشمن را درست نمی توان دید. گاهی اوقات، دشمن کار را به گونه ای ترتیب می دهد که حرف حقی، از زبان يك نفر صادر بشود! دشمن ناحق و باطل است، پس چرا می خواهد این حرف حق از زبان آن شخص صادر بشود؟ چون می خواهد پازل خودش را کامل کند. این پازل از صد یا دویست قطعه تشکیل شده ؛ يك قطعه اش هم همین حرف حقی است که آن شخص باید بزند تا این پازل را کامل کند! اینجا این حرف حق را نباید زد. پازل دشمن را کامل نباید کرد. در این حد هوشیاری لازم است! بله، وارد سیاست بشوید و فکر سیاسی کنید ؛ اما بسیار هوشیار. دشمن نباید بتواند از هیچ حرکت و اظهار و موضعگیری شما استفاده کند. این، اصل اول و يك خط قرمز است.

چه طور دشمن را بشناسیم؟ چه طور تمایلات او را کشف کنیم؟ چه طور بفهمیم که این کار به نفع دشمن یا به ضرر دشمن است؟ این همان نقطه ی اساسی است. این همان جایی است که به اهتمام کامل، مطلقاً سهل انگاری نکردن و هوشیاری و بیداری کامل احتیاج دارد. اگر هم در جایی برای انسان مطلب روشن نیست، آن جا نباید حرکت کند. اگر دیدید زیر پا محکم است، پا بگذارید ؛ اگر دیدید مشکوک است، پا نگذارید. بنابراین محافظه کار نباشید، اما هوشیار باشید ؛ این، آن خط سیاسی است. البته سخت است و آسان نیست ؛ اما شما هم مرد کار سختید ؛ بسیجی هستید و باید این کار سخت را به عهده بگیرید.

ممکن است فلان تشکل دیگر دانشگاهی این ظرفیت را نداشته باشد که حتی این حرف را بشنود ؛ اما شما بعنوان بسیج، باید این ظرفیت را داشته باشید که این کار را بکنید ؛ تفاوت شما اینقدر است. دانشجوی عزیز تبریزی مان، خیلی خوب و جمعبندی شده حرف زد. اینجور ذهنیت ها - جمعبندی کردن و مطالب را از بالاسر خطوط سیاسی و جناح بازبها دیدن - همان چیزی است که من از دانشجوی بسیجی توقع دارم.

اردوهای جهادی دانشجویی بسیار کار خوبی است و یکی از شعبه های کمک به دولت است ؛ که بعداً درباره ی آن عرض خواهم کرد. این هم که سؤال بکنیم آیا بسیج وارد عرصه ی علم بشود یا نشود، این از همان سؤلهایی است که تعجب من را بر می انگیزد! چرا نشود؟! بسیج باید جلوتر از همه وارد عرصه ی علم بشود. شما باید بروید و عرصه های علمی را، عرصه های فناوری را، نوآوری های علمی و آفاق شناخته نشده ی علم را تصرف کنید. البته درس نخوانده و کارنکرده نمی شود ؛ این هم راه دارد و بعد عرض خواهم کرد.

در مورد بسیج، این مطلبی را که بعضی از این عزیزان من هم به آن اشاره کردند، يك قدری باز کنم. بسیج يك تشکل دو بعدی است: يك اتصال به محیط دانشجویی و دانشگاه و يك اتصال به سپاه دارد. سپاه چیست؟ آیا سپاه صرفاً يك سازمان نظامی است؟ نه، سپاه نماد مقاومت انقلابی و شجاعانه است ؛ این هرگز فراموشتان نشود. شما خیال نکنید که سپاه صرفاً يك سازمان نظامی است ؛ آن وقت يك عده هم بیایند بگویند: سپاه يك سازمان نظامی است، ما که نظامی نیستیم! نه، سپاه فراتر از يك سازمان نظامی است.



سپاه مجموعه ای است که برای مقاومت، برای مجاهدت، برای همان هدفهایی که شما امروز در دانشگاه برای آنها دارید درس می خوانید، از زمین حاصلخیز انقلاب اسلامی روئید. کجا؟ در میدان مجاهدت! این معنای سپاه است. البته هیچ کس خیال نمی کرد؛ ولی رشد بی سابقه و فوق العاده ای هم کرد. بسیاری از عناصر اصلی سپاه، جوانهایی مثل شما و در سن شما - بعضاً هم از سن شما پائینتر - بودند. يك وقت با خبر شدند که دشمن حمله کرده؛ درس و امتحان و کلاس و استاد و خانه و زندگی راحت را گذاشتند و به جبهه رفتند؛ «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر»: عده ای شهید شدند، عده ای مجروح شدند، عده ای هم برگشتند؛ این سپاه است. البته معلوم است که «حکم مستوری مستی همه بر عاقبت است»؛ بنده نمی گویم هرکس به جبهه رفت و لباس سپاهی پوشید، فرشته است؛ نخیر، بعضی از همین فرشته ها؛ تبدیل شدند به شیطان! خصوصیت انسان همین است که اگر از خود مراقبت نکند - حتی در آن وقتی که به سر حد فرشته هم می رسد - امکان سقوط دارد و ممکن است سقوط کند. بعضی ها سقوط کردند؛ لیکن آنها تشکیل دهنده ی هویت سپاه نیستند؛ هویت سپاه این چیزی است که من گفتم - البته در داخل این هویت، آدمها در سطوح مختلفی قرار دارند.

پس شما از يك بُعد به دانشگاه و محیط دانشجویی و درس و علم و بحث و تحقیق، و از يك بُعد به مجموعه ی سپاه وصل هستید؛ این يك خصوصیت ویژه است. حالا با این دو بُعد، شما سپاهی هستید یا دانشجو و تشکل دانشجویی؟! این سؤال مهمی است. پاسخ این است که نه، شما نظامی نیستید؛ شما دانشجو و يك تشکل دانشجویی هستید؛ منتها يك تشکل دانشجویی که به نقطه ی مطمئنی - که عبارت است از همان نماد مقاومت - تکیه دارد؛ البته این تکیه گاه، تحرك او را محدود نمی کند، دست و پای او را نمی بندد، کار علمی او را محدود نمی کند، هویت او را نظامی نمی کند، اما به او ذخیره ای از دستاورد تجربه ی جهادی و انضباط ناشی از این تجربه می بخشد؛ این به نفع تشکل دانشجویی است؛ از خیرش استفاده می کنید، اما نظامی هم نمی شوید.

البته من بلافاصله بگویم: نظامی شدن به هیچ وجه نقطه ی ضعف نیست؛ نظامی بودن افتخار است؛ منتها شما در محیط دانشجویی، این افتخار را ندارید؛ افتخارات دیگری دارید. این افتخار مال محیط نظامی است. بله ممکن است يك دانشجوی بسیجی، بعنوان بسیج فعال یا بسیج ویژه در رزمایشها هم شرکت کند یا کارهای دیگری هم انجام بدهد و يك افتخار نظامی هم بگیرد؛ مانعی ندارد؛ اما بدنه ی بسیج دانشجویی، نظامی نیست؛ يك تشکل دانشجویی با همان خصوصیات يك تشکل دانشجویی است. بنابراین توصیه ی من این است: دانشجو بمانید و به ارتباط با سپاه افتخار کنید. نظامی نیستید - نظامی بودن يك افتخار است؛ آنهم نظامی ای که عضو سازمان نظامی سپاه باشد - اما اگر کسی نظامی شد، این برای او يك افتخار است؛ کسی هم نخواست، اجباری ندارد.

فرق این تشکل با تشکلهای دیگر چیست؟ چون در بین تشکلهای دیگر هم تشکلهای مؤمن، انقلابی و علاقه مند هستند. فرق این تشکل با تشکلهای دیگر این است: بسیج به معنای فرد یا مجموعه ی آماده ی برآوردن نیازهای انقلاب است، در هر زمان و از هر نوع؛ این معنای بسیج است. تشکلی به این نام تشکیل شده و شما عضو او هستید. اگر دیگری در يك سازمان دیگر است و همین احساسات شما را دارد، او هم بسیجی است و فقط رسماً جزو سازمان شما نیست. کما این که در محیط کارگاه، هر کس این احساس را دارد بسیجی است. در محیط روحانیت و حوزه ی علمیه، هر کس این احساس را دارد بسیجی است. در محیط بازار و در محیط اداره و در محیط روستا، هر کس این احساس را دارد بسیجی است؛ این احساسی که فردی آماده است در هر زمان و در هر عرصه ای که به او نیاز باشد، حضور پیدا کند.



من که عرض می‌کنم: افتخار خود من این است که یک بسیجی باشم؛ سعی کرده‌ام این جوری عمل کنم. سال آخر ریاست جمهوری - دو، سه ماه مانده بود به آخر ریاست جمهوری من - در یکی از دانشگاهها برای یک جمع دانشجو صحبت می‌کردم و به سؤالات پاسخ می‌دادم؛ یکی از سؤالات این بود که شما بعد از ریاست جمهوری قصد دارید چه کار کنید و شغلتان چه باشد؟ گفتم: اگر امام به من بگوید برو بشو رئیس عقیدتی سیاسی فلان پاسگاه مرزی منتهاالیه جنوب شرقی کشور، من با افتخار می‌روم آن جا و مشغول خدمت می‌شوم! اگر این کار از من برمی‌آید و این کار را از من می‌خواهند، من حاضرم و به آن جا می‌روم؛ توطین نفس کردم. این را از باب اینکه شما فرزندان من هستید، به شما دارم می‌گویم. صحبت پدرفرزندی است؛ نمی‌خواهم راجع به خودم صحبت بکنم. هر جا و در هر زمانی به شما نیاز هست، آن جا حاضر باشید. این می‌شود بسیجی؛ بسیج یعنی این. البته بعضی‌ها صددرصد بسیجی‌اند، بعضی صددرصد نیستند؛ نوددرصد، هشتاددرصد. کشور ما و نظام ما به این احتیاج دارد و این چیزی که مورد احتیاجش هست، خوشبختانه دارد. راز ایستادگی ما این است؛ راز امید ما به آینده هم همین است. هیچ نقطه‌ی کوری در چشم انداز مقابل ما وجود ندارد. چرا؟ به خاطر همین.

ما امروز یک نظامی هستیم که در دنیای پیچیده‌ی پُرمسأله‌ی سیاست و اقتصاد، نوآوری کردیم؛ نمی‌گذارند این حقیقت بدرستی آشکار بشود. ملت ایران و جمهوری اسلامی، یک نوآوری پُرهیاهو و پُراثری داشته است. من بارها گفته‌ام، دنیای سیاست - بعد از چالشها و زیر و رو شدن‌های فراوان - تبدیل شد به دنیای سلطه؛ یعنی تقسیم دنیا به سلطه‌گر و سلطه‌پذیر. چند کشور سلطه‌گر و بقیه‌ی کشورها سلطه‌پذیرند؛ در کشورهای سلطه‌گر هم آحاد مردم سلطه‌پذیر و فقط یک عده‌ی معدودی سلطه‌گرند. یعنی هرم دنیا ناگهان از سطح وسیع قاعده، با یک حرکت تند و تیز به رأس کوچکی می‌رسد که دارد بر همه‌ی دنیا حکومت می‌کند؛ این دنیای سلطه است. بعد از فروریختن شوروی، دنیای سلطه باز هم دامنه اش تنگ تر شده؛ یعنی این رأس، به شکلی در انحصار یک دولت و یک قدرت درآمده و او امریکاست. امریکا هم قانع نیست؛ روسیه هم که در مقابل امریکا کوتاه آمد، باز امریکا قانع نیست و دارد همینطور پیشروی می‌کند؛ الان استقرار سامانه‌های موشکی در قلمرو ناتو - در اروپا - را ببینید، این یکی از آن کارهاست؛ یا حضور امریکا در قفقاز را ببینید؛ قفقاز یک روزی حیات خلوت روسها بوده! امریکا همینطور دارد روسیه را هم محاصره می‌کند.

حالا در این دنیای سلطه - که حتی دولتهای اروپایی هم که خودشان جزو خانواده‌ی قدرتمند، جرأت نمی‌کنند در مقابل قدرت امریکا حرف زیاد بزنند و فقط گاهی نق می‌زنند؛ چه برسد به دولتهای متوسط و پایین - ملتی بوجود آمده که تمام مسلمات آن رأس قدرت را زیر سؤال برده؛ همه‌ی مسلمات سیاسی رأس قدرت، رفته زیر سؤال. زیر سؤال رفتن، فی نفسه چیزی نیست؛ اما اشکالش برای امریکا این است که این مجادله‌ی سیاسی، یک مجموعه‌ی عظیمی تماشاگر دارد. تماشاگرها کیستند؟ ملتها؛ که دارند نگاه می‌کنند و می‌بینند. تأثیری که این در روحیه‌ی ملتها می‌گذارد، برای قدرت استکباری امریکا از هر زهری تلخ تر است. امروز در همان کشورهایی که امریکا بر دولتهای آنها مسلط است - در آسیا و آفریقا و خاورمیانه و امریکای لاتین - در بین ملتهای آنها، امریکا منفورترین دولتهای دنیاست. این به خودی خود پیش نیامده؛ این تصادفی پیش نیامده.

قدر شهدای جبهه تان را بدانید، قدر آن مقاومت‌های مظلومانه را بدانید، قدر آن ایستادگی و صلابت از پولاد محکمتر، امام راحل را بدانید؛ اینهاست که ملت فلسطین را یک طور، ملت لبنان را یک طور، ملتهای امریکای لاتین را یک طور،



ملت آفریقای جنوبی را یک طور، ملت‌های خاورمیانه را یک طور، ملت‌های بسیاری از کشورهای عرب را - که دولت‌هاشان وابسته ی به امریکا هستند - یک طور، تحت تأثیر قرار داده. مهم این است که جوان ایرانی بداند ایران در کجای این جبهه است. در دنیا یک جنگ عظیم و یک چالش بزرگ برپاست؛ جنگ توپ و تفنگ نیست، اما جنگ اراده ها و عزم ها و سیاست ها و تدبیرهاست. ایران در کجای این جنگ است؟ ایران در جبهه ای از این جنگ در مرکز فرماندهی قرار دارد که افراد آن جبهه را ملتها تشکیل می دهند. سرسری عبور نکنیم از این که وقتی رئیس جمهور ایران به اندونزی می رود، در نماز جمعه برایش شعار می دهند، در دانشگاه برایش شعار می دهند، در مجموعه ی اساتید برایش شعار می دهند و اگر اجازه می دادند در کوچه و بازار راه بروند، مردم هم برایش شعار می دادند. اینها چیزهای مهمی است.

بنده زمان ریاست جمهوری به پاکستان رفتم؛ آنچنان تظاهراتی شد که با وجود این که قرار بود ریگان - رئیس جمهور امریکا - بعد از سفر من برود و از پاکستان بازدید کند، دیگر نرفت! دیدند آبروریزی است برای او؛ چون آن وضعی که مردم در استقبال از رئیس جمهوری اسلامی ایران بوجود آوردند، اگر او می رفت آن گونه نمی شد. الان رئیس جمهوری اسلامی ایران به هر کشوری از کشورهای منطقه ی شرقی - چه اسلامی و چه حتی غیراسلامی - بخواهد برود، وقتی به مردم بگویند، عکس العمل آنها شوق آمیز، با اظهار علاقه و با اظهار طرفداری است؛ به هرکدام از آنها بگویند رئیس جمهور امریکا می خواهد بیاید، عکسش را آتش می زنند و پرچمش را پاره می کنند! این طوری است. امروز در دنیا، جبهه ی سیاسی و جنگ اراده ها و عزمها و تدبیرها به این شکل است؛ آرایش این جبهه این گونه است.

اتفاق فرماندهی این طرف این جبهه، ایران است: ایران حزب اللّهی پُر از عزم و همت، اما با دست خالی؛ به خاطر این که صد سال قبل از او، سلاطین خائن پهلوی و قاجار، هرچه توانستند ضربه زدند، غارت کردند و لطمه زدند؛ حالا از صفر شروع کرده. طرف مقابل، دویست سال است که مشغول خودسازی است - چه از درون خودش، چه با آنچه که از دنیا غارت کرده - و دست او از لحاظ علمی و از لحاظ اقتصادی پُر است. دست این طرف - از لحاظ عُدّه ی ظاهری و پشتیبانیهای ظاهری؛ یعنی پول و سلاح و اینها - خالی است؛ اما در عین حال دنیا وقتی نگاه می کند، این دو کفه را برابر، و در یک جاهائی کفه ی همین نیروی حزب اللّهی را سنگینتر می بیند.

چرا سنگینتر می بیند؟ مگر ما چه داریم؟ همان احساس حضور! حضور! ما ملتی داریم که با انقلاب اُخت است؛ گره خورده است؛ جوشیده است. در بین این ملت که سطوح گوناگون و مختلفی دارند، روحیه ی جمع کثیری این است که هرجا و هر زمان و هرطور که لازم باشد، سینه شان را سپر می کنند و به وسط میدان می آیند. این نقطه ی قوّت ماست. این چگونه حاصل شده است؟ با موتور ایمان، با روحیه ی انقلاب، با انگیزه ی دین؛ این حقیقتی که دنیاداران او را نفهمیدند! نفهمیدند که قدرت دین چه استحکامی به یک ملت و به یک نظام می دهد. جمهوری اسلامی به طور طبیعی در این راه و در این کیفیت قرار داشت و قرار گرفت؛ یعنی ایمان. حالا شما - بسیج دانشجویی - در این خیمه ی فرماندهی در کجا قرار دارید؟ خودتان معین کنید و فکرش را بکنید؛ البته با این محاسبه. دانشجویجماعت - بخصوص آن وقتی که انگیزه ی بسیجی و روح بسیجی بر او حاکم است - آن عنصر بی همتاست؛ بی همتاست. یعنی برای پیشبرد این حرکت عظیم، دیگر نمی توان روی او قیمت گذاشت.

من اول سال در مشهد گفتم؛ دشمن طبق نقشه های خود، سه هدف را دنبال می کند. اول: عقب نگه داشتن کشور



از لحاظ اقتصادی؛ برای این که دولت را - که دولتی مکتبی و وفادار و هوادار ارزشهای اسلامی است - ناکارآمد و نالایق و بی کفایت جلوه بدهند؛ لذا وضع اقتصادی برای این منظور، طبق نقشه های دشمن باید عقب بماند. دوم: عقب نگه داشتن علمی؛ برای این که آینده ی کشور، جز با نردبان علم، ترقی و پیشرفت نخواهد کرد. ملت ایران چاره ای جز این ندارد که از لحاظ علمی بنیه اش را تقویت کند و در علم پیش برود؛ استعدادش را هم خدا داده است. سوم: بر هم زدن اتحاد و انسجامی که بین ملت ایران - یا بین ملت های مسلمان - وجود دارد؛ که آن وقت شعار «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» را مطرح کردیم.

شما از لحاظ کمک به کارآمدی دولت، در همه ی این سه قسمت می توانید فعال باشید. لازم نیست من در این جا فرمولش را بگویم - که بعضی دوستان گفتند یک جانبه است یا دوجانبه است - بروید فرمولش را پیدا کنید. شما بسیج هستید؛ اگر سازماندهی شما، کارآمدی لازم را داشته باشد - که باید داشته باشد - و اگر وزرائی که عضو دولتند، با شما همکاری کنند - که یقیناً می کنند؛ چون هم آقای زاهدی، هم آقای لنگرانی خودشان بسیجینند - باید راهش را پیدا کنید. ببینید چه طور می شود از دولت و کشور و از این خیل عظیم جوان مؤمن و حاضر در میدان و دارای استعداد، در پیشرفتهای گوناگون کشور استفاده کنید؛ چه در پیشرفتهای و تحرکات علمی، چه در کارهای جهادی و چه در کارهای اقتصادی.

البته جوانها حواسشان باشد، من هیچ توصیه نمی کنم که شما اول درس خواندن بروید و عضو عالی فلان اداره - مشاور وزیر یا غیر آن - بشوید؛ نه، این طور چیزها را اصلاً من قبول ندارم؛ اسم و عنوانی که انسان را از لحاظ اعتبار بالا بیاورد، اما از لحاظ واقعیت در آن چیزی نباشد، فایده ای ندارد. در پیچ و خم تشکیلات عظیم فعالیت کشور - چه فعالیت اقتصادی، چه فعالیت اداری - و هر جایی ممکن شد، بشوید یک پیچ، بشوید یک مهره! در این کارخانه ی عظیم، هر کدام از پیچ ها شل باشد، محصول خراب خواهد شد. در خط تولید دیده اید؛ کارگرها ردیف می ایستند و هر کدام کارشان عبارت است از این که این پیچ یا مهره را محکم کنند یا کارهای دیگر را انجام بدهند. دانه دانه ی این کارها، در مجموعه ی کارکرد این دستگاه تأثیر می گذارد. این باید تأمین بشود.

بسیج دانشجویی نیازهایی دارد؛ نیازهای اصلی و عنصری و اساسی: نیاز اولش به فکر و تحلیل و روشن بینی است. فکر، تفکر، اندیشه پردازی - یا به قول شماها کار تئوریک - در زمینه ی مسائل اسلام، در زمینه ی مسائل انقلاب، در زمینه ی مسائل بین المللی و در زمینه ی مسائل جاری؛ به طوری که دانشجوی بسیجی، در هر جمع دانشجویی، ذهن روشنتر، زبان گویاتر و ابتکار بیشتری داشته باشد. همان طوری که گفتم و اشاره کردم، حقایق را از ورای جناح بندی های سیاسی نگاه کنید و ببینید؛ از بالا نگاه کنید و جبهه را ببینید. در یک جبهه ی گسترده ای که ممکن است طول آن صد کیلومتر باشد، واحدهای گوناگونی هستند؛ یک نفر در یک واحد، فقط خودش را می بیند. اما آن کسی که با هلی کوپتر از بالا عبور می کند، آرایش جنگی مجموعه ی این واحدها را می بیند. از بالا اوضاع کشور را نگاه کنید؛ آن وقت جای خودتان را درست پیدا می کنید که کجا باید باشید، چه کار باید بکنید، به چه چیز باید حساسیت نشان بدهید، به چه چیز باید حساسیت نشان ندهید. همان طور که گفتم گاهی یک حرف حق را نباید زد؛ چون گفتن این حرف، پازل دشمن را تکمیل می کند. مواظب باشید در هیچ مرحله ای، شما تکمیل کننده ی پازل دشمن نباشید.

یک نیاز دیگر عبارت است از جهاد علمی. جهاد علمی برای شما لازم است. باید در میدانهای علم وارد بشوید؛ وزارتخانه ها هم باید کمک کنند؛ معاونتهای تحقیقاتی هم باید کمک کنند؛ معاونتهای اداری مالی دانشگاه ها و



وزارتخانه ها هم باید کمک مالی کنند ؛ خود سازمان مقاومت بسیج هم در بخشهایی باید کمک و پشتیبانی کند.

یکی دیگر از نیازهای عمده ی شما مسأله ی اخلاق و معنویت است. شماها جوانهای خوبی هستید ؛ این را بدون تعارف می گویم ؛ انصافاً جوانهای بسیجی ما، جوانهای خوبی هستند. اما خوبی مراتبی دارد. هیچ وقت در خوب بودن و خوب شدن حد نشناسید ؛ مرتب در حال بالاتر رفتن باشید. سعیتان این باشد که گناه نکنید. فرائض را با شوق و رغبت انجام بدهید. از یاد خدا غفلت نکنید. با قرآن انس پیدا کنید. در محیطهای گوناگون که با همدیگر هستید، سعی کنید به دینداری و معنویت یکدیگر کمک کنید. اگر رفیقی در جایی پای کج می گذارد، او را برادرانه و مشفقانه باز بدارید. عزیزان من! از لحاظ اخلاق خودسازی کنید. انسان با تمرین، همه ی کارها را، همه ی خلیات و خوی ها را می تواند به خودش بدهد ؛ بخصوص در فصل جوانی که شما هستید. در فصل ما - فصل پیری - محال نیست، اما خیلی سخت است. در فصل شما نه، خیلی آسان است. اگر بی نظمید و بخواهید به خودتان نظم بدهید، آسان است. اگر بخیلید و بخواهید به خودتان سخاوت بدهید، آسان است. اگر بداخلاق و احم رو و ترش رو و بهانه گیرید و بخواهید به خودتان خوش اخلاقی بدهید، آسان است. اگر غیبت کننده و ایرادگیرنده ی از این و آنید و بخواهید خودتان را نگه دارید، آسان است. با تمرین! با تمرین حقیقتاً می توانید به سمت تعالی حرکت کنید ؛ به این احتیاج دارید. این جوانهایی که اول وارد دانشگاه می شوند، غالباً دلهای پاکی دارند و دلشان هم می خواهد که یک کانون معنوی پیدا کنند و به او بپیوندند ؛ بسیج مورد نظر آنهاست و از بسیج توقع دارند. شما به یک معنا، شبیه ما طلبه ها هستید: مردم از طلبه ها انتظار بیشتری دارند ؛ از بسیج هم انتظار بیشتری دارند. پس اخلاق و معنویت هم از نیازهای عمده ی شماست! درسهای اخلاقی را در بین خودتان رائج کنید. از اساتید اخلاق و موعظه گرها استفاده کنید. البته مواظب باشید در دام عنکبوتهای دنیادار و دکاندار گرفتار نشوید ؛ این روزها از این چیزها هم زیاد است: دکاندارهایی که به اسم معنویت، ادعا می کنند که امام دیدیم و ...! هیچ واقعیتی هم ندارد. حواستان باشد که اسیر آنها نشوید.

از جمله ی نیازهای شما، یک مجموعه ی اندیشه ورز است. من دلم می خواهد ما گرته برداری از لغات خارجی را کمتر کنیم. متأسفانه کم کاری های ما موجب شده که گرته برداری کنیم. اتاق فکر، درست ترجمه ای از انگلیسی است. من دلم نمی خواهد کلمه ی «اتاق فکر» را به کار ببرم، اما چاره ای نیست. یک مجموعه ی فکری درست کنید - همان اتاق فکر در مراکز - اینها بنشینند فکر کنند، فکرهای عالی بکنند. از افراد مطمئن، خاطرجمع و خوشفکر استفاده کنید. نشریات بسیج دانشجویی جزو پُرمايه ترین و غنی ترین نشریات باشد که هر دانشجویی یا هر استادی یا هر کسی بیرون از محیط دانشگاه آن را نگاه کرد، از آن استفاده کند ؛ این جزو نیازهای شماست.

یکی از نیازها، گزینش افراد باصلاحیت در بخشهای مختلف این تشکیلات بزرگ است. امام ( رضوان الله تعالی علیه ) همیشه به همه - از جمله به دانشجویها - توصیه می کردند که از نفوذی ها بپرهیزید ؛ واقعهش هم همین بود. آن اوایل جزو مجموعه های ماهر در نفوذ، اعضای حزب توده بودند که با چاپلوسی و ظاهر فریبی و ریاکاری، خودشان را جا می زدند. بعد البته یک عده ی دیگر هم از آنها یاد گرفتند و وارد تشکیلاتهای گوناگون و بخشهای مختلف نظام شدند و کار را به جایی رساندند که حاکمیت دوگانه را هم ادعا کردند. شماها که یادتان هست ؛ مال چهار پنج سال پیش است. حاکمیت دوگانه، انشقاق، انشقاق در رأس! خیلی چیز عجیبی است! به این جا هم رسیدند. حواستان باشد ؛ انشعاب و انشقاق و دودسته شدن خطرناک است ؛ یکی به خاطر یک فکری از مجموعه ای جدا بشود، باز یکی دیگر از آن طرف به خاطر یک فکر دیگر جدا بشود ؛ در حالی که این فکرها ممکن است درست هم باشد، اما آنقدر



اهمیت نداشته باشد که انسان این یکپارچگی را به خاطر آن به هم بزند. بنده که عرض کردم اتحاد ملی، خوب، اتحاد ملی برای شما دانشجویان بسیجی از همین بسیج خودتان شروع می شود: اتحاد سازمانی و تشکیلاتی. نگذارید شما را تکه تکه و پاره پاره کنند.

و یک توصیه هم که واقعاً به آن احتیاج دارید - با اینکه شماها بسیجی هستید و تحرك شما زیاد است - این است که مراقب باشید تحرك خود را از دست ندهید و از تنبلی بپرهیزید؛ این چیز مهمی است. تن آسایی نکردن، چیز مهمی است.

به نظر من بسیج دانشجویی با این توصیه هایی که عرض کردیم، با آن نکات و روشن بینی هایی که در خود شماها هست - که من نمونه اش را امروز از شما شنیدم - ان شاءالله برای آینده ی کشور، برکاتش از گذشته هم بیشتر خواهد بود. من احساس می کنم که ان شاءالله بسیج و بخصوص بسیج دانشجویی، در آینده باز به برکات بیشتر و فراوانی دست خواهد یافت.

خوب، ما حرف که با شما بیشتر از اینها داریم، شما هم حرف با ما خیلی دارید؛ اما چه کنیم که متأسفانه وقتها کم است و باید شما را به خدا بسپاریم. پروردگارا! این دلهای جوان را با نور معرفت و لطف خود نورانی کن. پروردگارا! ما را هم به برکت لطافت و نورانیت این جوانها نورانیت بده. پروردگارا! ما را در میدان جهاد دشوار فی سبیل الله روزبه روز موفق تر بگردان؛ عزم ما و نیت ما را مقاوم و پایدار بگردان. پروردگارا! دشمنان ملت ایران و دشمنان انقلاب اسلامی را نابود کن؛ ملت ایران را به آرزوهای بزرگ خود برسان؛ ارواح طیبه ی امام عزیز و عظیم الشان ما و شهدای گرانقدر ما را با ارواح ائمه ی هدی (علیهم السّلام) و شهدای صدر اسلام محشور بفرما؛ قلب مقدس ولی عصر (ارواحنافداه) را از ما راضی و خشنود کن.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته